سنگر کتاب

مادر «ناصر» و کلوچه‌های تند و تلخ

بسیار طبیعی است که نویسندگان هم میلی به تشریح روزهای آخر مقاومت مردمی در خرمشهر نداشته باشند. در عمده آثار داستانی و حتی روایت مستند نیز از کنار آن خاطرات تلخ به آهستگی گذر شده است. در میان همه آثار موجود در کتابخانه تخصصی جنگ، این شش عنوان بیشتر از بقیه نظرمان را جلب کرد و البته جالب است بدانید کتاب «بیست‌وسه + یک» که برای کودکان نوشته شده، اتفاقا ارتباط مستقیم و جالبی به جریان اشغال خرمشهر دارد. نویسنده در این کتاب، کودکی به‌نام ناصر که اهل خرمشهر و جنگزده است را در شهر دیگری روایت و نحو خاصی از پختن کلوچه توسط مادرش را تشریح کرده است. کلوچه‌هایی که بخشی از آن با فلفلی تند، تلخ و آزارنده شده‌اند!

در خون شکفت خرمشهر نگاهی مصور به خرمشهر از ابتدا تا بازسازی

مجموعه داستان حضور فیروز زنوزی جلالی

رمان در جست‌وجوی من منیژه جانقلی

رمان چلچله‌ها محمود گلابدره‌ای

داستان گل خاکی شهید حبیب غنی‌پور

بیست‌وسه + یک داوود غفارزادگان

خون‌نگار

ترور مبارز ۴۴ ساله در لیبی

زینب گل‌محمدی
پژوهشگر

دکتر فتحی شقاقی، رهبر فقید سازمان جهاد اسلامی فلسطین سال ۱۹۵۱ در شهر غزه به‌دنیاآمد و تحصیلات خود را در رشته ریاضیات در دانشگاه بیرزیت انجام داد و پس از آن رشته پزشکی را در مصر به پایان رساند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران او کتاب مشهور خود را به نام «خمینی راه‌حل و آلترناتیو اسلامی» نوشت. سال ۱۹۸۱ از مصر به فلسطین بازگشت. سال ۱۹۸۳ به مدت ۱۱ماه در غزه زندانی شد و سال ۱۹۸۶ نیز یک بار دیگر به‌دلیل ارتباطش با فعالیت‌های نظامی به چهار سال زندان قطعی و پنج سال زندان تعلیقی محکوم شد. اسحاق رابین، نخست‌وزیر وقت اسرائیل پس از انجام عملیات گروه حماس در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۵ در منطقه بیت‌لید که به کشته و مجروح‌شدن ۱۳۰ اسرائیلی منجر شد، دستور اعدام فتحی شقاقی را صادر کرد. او سال‌ها پیش از انجام این عملیات تحت نظر عوامل موساد بود. آوری ساگی، رئیس اطلاعات نظامی وقت اسرائیل نسبت به انجام عملیات کشتن شقاقی در دمشق به‌دلیل برانگیخته‌شدن خشم مردم سوریه هشدار داد و برهمین‌اساس عملیات ترور وی به خارج از سوریه منتقل شد. ۲۶ اکتبر ۱۹۹۵ (۴ آبان ۱۳۷۴) درحالی‌که شقاقی ۴۴ ساله قصد داشت برای بررسی وضعیت آوارگان فلسطینی در لیبی به این کشور سفر کند و هنگامی که از کنفرانس لیبی به جزیره مالت وارد شد، مقابل هتل محل اقامتش در این جزیره توسط دو موتورسوار هدف قرار گرفته و به شهادت رسید.

او درباره رهبر کبیر انقلاب معتقد بود: امام‌خمینی(ره) از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران به انقلاب مردم فلسطین و ملت‌های دیگر توجه خاصی مبذول داشتند، از همین رو، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را روز قدس اعلام فرمودند. در این روز مردم فلسطین در سراسر سرزمین‌های اشغالی و به‌ویژه در مسجدالاقصی مراسم پرشکوهی برپا می‌کنند و شعارهایی مبنی بر ضرورت آزادی فلسطین سر می‌دهند. یکی از شعارهای باشکوه این مراسم، شعار «درود بر تو ای امام خمینی» است.

امام‌خمینی(ره) به‌عنوان یک عالم به قضایای امت و سرزمین‌های اسلامی از زاویه تنگ اقلیمی نگاه نمی‌کند، بلکه از دریچه اسلام جامع و متمدن که باعث توحید امت اسلامی در سراسر وطن اسلامی است می‌نگرد و برای او هیچ قضیه‌ای در وطن اسلامی گسترده‌تر از ماجرای فلسطین در ابعاد جغرافیایی و اقلیمی نیست. زیرا فلسطین در مرکز تجاوز غرب و صهیونیسم علیه وطن اسلامی قرار گرفته و سکوی پرش به‌سوی هویت اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی به حساب می‌آید. در پشت سر این قضیه، تجزیه سرزمین و الحاق استراتژیکی کشوری به کشور دیگر قرار دارد. لذا بعد اسلامی چنین قضیه‌ای را نمی‌توان از نظر دور داشت.

۴۲ سال پیش در چنین روزی خرمشهر به‌طور کامل سقوط کرد

خرمشهر، مظلوم تاریخ‌ساز

میثم رشیدی مهرآبادی
دبیرگروه پایداری

چهارم آبان ۱۳۵۹ در تاریخ دفاع‌مقدس یکی از روزهای تلخ است چرا که رزمندگان و مدافعان خرمشهر بعد از ۳۴ روز جنگیدن در مقابل ارتش بعثی عراق که ماه‌ها قبل به خاک پاک کشورمان حمله کرده بود، مجبور به ترک آن شدند. بارها درباره آزادسازی خرمشهر خوانده‌اید اما تابه‌حال کمتر درباره آخرین روزهای مقاومت در این شهر، چیزی به گوش‌تان رسیده است. سری زده‌ایم به خاطرات حسین پیرزادیان که نگاه چندجانبه به روزهای مقاومت مردمی در خرمشهر داشته است.

روز سی‌وچهارم جنگ / ۳ آبان‌ماه ۱۳۵۹

دیگر دیر شده بود!

صبح که به لب شط آمدم عده‌ای از مدافعان شهر که مجروح و بعضی هم شهید شده بودند در حال تخلیه توسط چند قایق و یک قایق نیروی دریایی بودند. تعدادی هم نیروی تازه‌نفس به کوت‌شیخ آمده بودند و ظاهرا قصد رفتن به خرمشهر را داشتند که دیگر خیلی دیر شده بود و من می‌خواستم سوار شوم و به خرمشهر برگردم که یکی از بچه‌ها که بلم و قایق را برمی‌گرداند، گفت من دارم همه را به این طرف می‌آورم، شهر در حال سقوط است؛ تو می‌خواهی برگردی؟! و مانع رفتن من به خرمشهر شدند که ناخودآگاه دلم گرفت و به گریه افتادم. چیزی را می‌دیدم که اصلا برای من و دیگران قابل‌قبول نبود و در باور هیچ‌کسی نمی‌گنجید شاید آنچه را می‌دیدیم خواب باشد ولی نه، این‌طور نبود.

کسی جرأت نمی‌کرد روی پل برود

لحظه‌ها بسیار سخت می‌گذشت. آنچه نباید در حال شکل‌گرفتن بود و سقوط خرمشهر چیزی که برای ما باورکردنی نبود به وقوع پیوسته بود. تصمیم گرفتم به سمت پل بروم. تقریبا فاصله زیادی داشت. پیاده حرکت کردم. لحظه‌ای صدای خمپاره و انواع گلوله‌های سبک‌وسنگین قطع نمی‌شد و کوت‌شیخ هم به‌شدت گلوله‌باران می‌شد و آنچنان وضع به‌هم‌ریخته بود که کسی جرأت نمی‌کرد از روی پل حرکت کند و تعدادی هم در زیر پل در حال آمدن به طرف کوت‌شیخ بودند. آن روز هم موفق نشدم به خرمشهر بروم. وضعیت بسیار بحرانی بود و هرکسی که از خرمشهر می‌آمد، می‌گفت اکثر خیابان‌های شهر سقوط کرده و مسجد جامع هم به اشغال عراقی‌ها درآمده است.

عراقی‌ها به ۳۰ متری مسجد رسیدند

برادر مرعشی از مدافعان شهر می‌گوید: صبح روز سوم آبان مسجد جامع تقریبا سقوط کرده بود و عراقی‌ها به ۳۰ متری مسجد رسیده بودند. در همان لحظات هم تعدادی در مسجد جامع کار تدارکاتی می‌کردند که چند نفر از برادران روحانی سراغ آنها رفتند و گفتند دیگر امیدی نیست که نیروها بیایند و از بچه‌ها برای نجات مسجد جامع درخواست کمک کرده‌اند ولی کسی برای همراهی نبود. تعدادی از بچه‌ها دوباره جمع می‌شدند تا از سمت آبادان به کمک نیروهای محاصره شده بیایند ولی روی پل هدف قرار گرفته و به شهادت می‌رسند و اجسادشان می‌ماند. صبح که در اطراف کتابخانه عمومی بودیم و به رادیوی کوچکی گوش می‌دادیم، اخبار خودمان می‌گفت نیروهای عراقی داخل کتابخانه خرمشهر هستند و ما هم با توجه به آن تصور می‌کردیم نیروهای عراقی داخل کتابخانه هستند!

تا عصر جنگیدیم

خیابان حریری تنها خیابانی بود که باقی مانده بود. همه شهر تخلیه شده بود و نیروهایش طرف پل آمده بودند. ما با هشت نفر از بچه‌ها و پنج، شش نفر از برادران سپاه تهران و نیروهای دیگری که به کمک ما آمدند تا عصر روز سوم جنگیدیم. در خیابانی که پاکسازی کردیم، مستقر شدیم و کوشیدیم خود را پشت فرمانداری برسانیم و امیدوار بودیم پل را نجات دهیم تا نیروهای کمکی بتوانند با عبور از آن خود را به این طرف برسانند. تقریبا تا ساعت ۲ بامداد تلاش کردیم و برای‌مان غذایی هم نرسید. با یک قایق شکسته تدارک می‌شدیم که آن هم دیگر نیامد. نیروی دریایی با امکانات و قایق‌هایی که داشت به‌راحتی

سی و پنجمین روز جنگ، ۴ آبان ۱۳۵۹

تنها راه خروج رزمندگان بسته بود

آن روز دیگر هیچ‌گونه ترددی روی پل خرمشهر نبود، چراکه پل در اشغال دشمن درآمده بود و تنها راه خروج یا ورود رزمندگان کاملا بسته بود و عده‌ای که مانده بودند آخرین تلاش خود را برای آزادسازی فرمانداری و پل انجام دادند و حتی چند بار پل و فرمانداری را از اشغال دشمن درآوردند ولی به علت تعداد کم رزمندگان و نبود مهمات و حتی آب و غذا برای بچه‌ها و نبودن آتش پشتیبان و تانک و نیروهای خودی در مقابل نیروهای عراقی با پشتیبانی انواع تانک و نفربر و تعداد زیادی نیروهای مسلح موفق شدند آخرین مقاومت مدافعان را بشکنند و شهر را به اشغال خود درآورند.

نیروهای دشمن بر تمام خرمشهر تسلط دارند

آخرین اطلاعیه ستاد اروند که هماهنگ کننده جنگ در خرمشهر و آبادان بود هم در ۴ آبان صادر شد که چنین بود: «نیروهای خودی پشت پل خرمشهر در قسمت آبادان مستقر شده و به حفاظت از پل برای جلوگیری از حرکت دشمن به سمت آبادان به کار گرفته شده‌اند. آتشبارهای موجود به علت دور بودن از خرمشهر روی شهر آتش ندارند و فقط در جبهه شرقی آبادان اجرای آتش می‌کنند. بقیه نیروهای نظامی به علت ازدیاد مدت رزم در جبهه روحیه ندارند. امروز صبح در یک مرحله هواپیماهای خودی، فلکه فرمانداری خرمشهر را بمباران کردند. نیروهای دشمن در جبهه خرمشهر بر تمام شهر تسلط دارند و کنترل پل خرمشهر را نیز در اختیار گرفته‌اند. دشمن یک نیروی متحرک خود را در شمال و غرب خرمشهر مستقر کرده است.»

شادمانی روی جنازه‌ها

عده‌ای که خبر از عقب‌نشینی نداشتند تا روزها با بعثی‌ها با مظلومیت تمام مقابله کردند و باگذشت حدود یک هفته از اشغال شهر، خود را به این طرف رود کارون و کوت شیخ رساندند و عده‌ای گمنام در کوچه و خیابان‌ها به محاصره دشمن درآمده و به شهادت رسیدند. عراقی‌ها باقی‌مانده مدافعان را که در شهر به مقاومت با عراقی‌ها مشغول بودند به شهادت رسانده و روی جنازه‌هایی که در اطراف مسجد جامع افتاده بود و تا آخرین گلوله با بعثی‌ها جنگیده و مردانه به شهادت رسیده بودند، شادمانی می‌کردند.

و به این صورت حماسه خرمشهر بعد از ۳۴ روز مقاومت دلیرانه به ظاهر به پایان رسید به طوری که در شهر ۱۵۰ هزار نفری به سختی می‌شد خانه‌ای پیدا کرد که آثار خمپاره و گلوله به دیوار آن نباشد و این شواهد حاکی بود که مدافعان ایران چگونه خانه به خانه از این شهر دفاع کرده‌اند.

مکث

به داد ما برسید!

در آن روزها ما آنچه را که اطراف‌مان اتفاق می‌افتاد می‌دیدیم و خبر از تلاش عده‌ای از مسئولان و دلسوزان که برای نجات خرمشهر به هر دری می‌زدند نداشتیم. بعدها در کتاب «خرمشهر در جنگ طولانی» به عمق فاجعه پی بردم.

برادر شمخانی که در آن مقطع فرمانده سپاه خوزستان بود نامه‌ای خطاب به مسئولان نوشته بود که گواه مظلومیت خرمشهر و مدافعان شهر بود. در این نامه آمده بود: «مسلمین به داد ما برسید! این چه سازمان رسمی است که اسلحه انفرادی ندارد؟ نیروهای شهادت‌طلب پاسدار را آموزش ندادید، مسامحه کردید چوبش را از خدای عزوجل خوردید و خواهید خورد؛ چه باید بگویم که شاید شما را به تحرک وابدارم؟ این را بگویم که از ۱۵۰ پاسدار خرمشهر تنها ۳۰ نفر باقی‌مانده؛ بگویم که ما می‌توانیم با ۳۰ خمپاره خونین‌شهر را برای ۳۰ ماه نگه‌داریم و امروز ۳۰ تفنگ نداریم. حال آن‌که سازمان‌های غیررسمی با امکانات فراوان بر ما آن می‌رانند که باید برانند؛ واقعیت این است که ارتش امروز ما نمی‌تواند بدون وجود سپاه پاسداران و به‌عکس، کوچک‌ترین تحرکی داشته باشد. من را وقت آن نیست که بگویم تابه‌حال چه کارهای متهورانه‌ای انجام داده‌ایم؛ خدا می‌داند که ما تانک‌های دشمن را لمس کردیم و فغان‌های زنانه آنها را در شبیخون‌های خود شنیده‌ایم. سایه ما به حول خدا و مکتب اسلام همواره مورد حملات سلاح‌های سنگین دشمن بود و هست. دشمن هرگز نتوانسته است اسیر ما را تحمل کند، اسرای پاسدار یا از پشت تیرباران یا زیر تانک‌ها له و لورده شده‌اند. پناهندگان عراقی همواره ترس نیروهای دشمن را از پاسداران انقلاب به‌عنوان یک معجزه الهی مطرح می‌کنند. سلاح را به دست صالحین بدهید. تابه‌حال دشمن حسرت گرفتن یک اسلحه کمری را از پاسداران به دل داشته و خواهد داشت. ما شهدای زنده فراوان دادیم. ما اصحاب حسین(ع) به تعداد زیادی دادیم. ما برپادارندگان که بالای ۳۰ روز در خونین‌شهریم، بهشت را زیر سایه شمشیرها می‌بینیم. شهدای ۲۵ روز ما هنوز دفن نشده‌اند؛ به داد ما برسید. ما نیاز به اسلحه و امکانات داریم. ما در راه خدا جان داریم که بدهیم، امکانات دادن جان را نداریم ... به خود بیایید؛ فریادهای پاسداران از فقدان امکانات بر ما زمین و زمان را تنگ کرده است. خستگی زیاد مانع از ادامه نوشتن من می‌شود، ولی بازهم باید بدانید که ما شهیدان زنده‌ای هستیم که به نبرد خویش علیه مردگان زنده ادامه خواهیم داد.»

حل سودوکو ۴۲۳۰

۸	۱	۲	۷	۳	۹	۵	۶	۴				۸	۲	۳	۶	۹	۴	۱	۷	۵
۶	۴	۷	۲	۸	۵	۹	۱	۳				۷	۴	۱	۳	۸	۵	۲	۶	۹
۹	۵	۳	۴	۱	۶	۲	۸	۷				۵	۶	۹	۱	۷	۲	۴	۳	۸
۳	۹	۸	۶	۲	۷	۱	۴	۵				۲	۷	۵	۹	۴	۶	۸	۱	۳
۵	۶	۴	۱	۹	۸	۷	۳	۲				۶	۳	۸	۷	۲	۱	۵	۹	۴
۲	۷	۱	۳	۵	۴	۶	۹	۸				۱	۹	۴	۵	۳	۸	۷	۲	۶
۱	۳	۶	۵	۴	۲	۸	۷	۹	۳	۶	۵	۴	۱	۲	۸	۶	۹	۳	۵	۷
۷	۸	۵	۹	۶	۳	۴	۲	۱	۹	۷	۸	۳	۵	۶	۴	۱	۷	۹	۸	۲
۴	۲	۹	۸	۷	۱	۳	۵	۶	۲	۱	۴	۹	۸	۷	۲	۵	۳	۶	۴	۱
						۷	۶	۲	۵	۸	۳	۱	۹	۴						
						۵	۹	۸	۷	۴	۱	۶	۲	۳						
						۱	۳	۴	۶	۲	۹	۸	۷	۵						
۶	۳	۱	۹	۷	۸	۲	۴	۵	۱	۹	۶	۷	۳	۸	۱	۹	۶	۲	۴	۵
۴	۷	۵	۶	۱	۲	۹	۸	۳	۴	۵	۷	۲	۶	۱	۵	۷	۴	۳	۸	۹
۲	۹	۸	۴	۵	۳	۶	۱	۷	۸	۳	۲	۵	۴	۹	۲	۸	۳	۱	۶	۷
۳	۱	۶	۸	۴	۷	۵	۹	۲				۶	۱	۲	۳	۵	۸	۹	۷	۴
۵	۸	۲	۳	۶	۹	۱	۷	۴				۳	۸	۷	۴	۲	۹	۵	۱	۶
۷	۴	۹	۵	۲	۱	۳	۶	۸				۹	۵	۴	۶	۱	۷	۸	۲	۳
۱	۶	۳	۲	۸	۴	۷	۵	۹				۴	۲	۶	۸	۳	۵	۷	۹	۱
۹	۵	۴	۷	۳	۶	۸	۲	۱				۱	۹	۵	۷	۶	۲	۴	۳	۸
۸	۲	۷	۱	۹	۵	۴	۳	۶				۸	۷	۳	۹	۴	۱	۶	۵	۲

سودوکو ۴۲۳۱

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد. همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

		۷				۹								۸				۷		
	۳						۲						۶						۱	
۱		۹		۳		۵		۸				۱		۷		۵		۲		۳
			۹		۳										۸		۴			
		۴				۶								۲				۶		
			۷		۵										۲		۹			
۴		۲		۱		۷		۹				۶		۱		۷		۴		۲
	۹						۵						۹						۷	
		۸				۴				۱				۵				۸		
									۴		۸									
								۷				۸								
									۷		۲									
		۴				۶				۹				۷				۶		
	۱						۷						۴						۱	
۷		۳		۲		۹		۴				۳		۸		۵		۹		۲
			۶		۳										۵		۴			
		۱				۷								۹				۲		
			۸		۹										۹		۶			
۶		۵		۴		۲		۷				۶		۱		۸		۷		۴
	۷						۹						۷						۶	
		۲				۸								۳				۵		